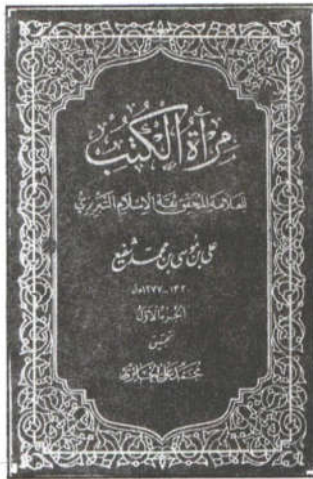


نگاهی به مرآة الکتب

محمدصحتی سردرودی



در سال ۱۳۰۸ ق به وطن خویش، تبریز، بازگشت و پس از پدرش پیشوای شیخیه و ثقة الاسلام آذربایجان شد. از آن جاکه مردی بصیر و بینا، دانشوری پارسا و زمانشناس بود، با اعتدال رفتار می‌کرد. با آن که خود از مشروطه خواهان بنام بود، سعی فراوان داشت تا از اختلاف و دو دستیگهایی که به نام مشروطه‌چی و مشروعه‌چی یا شیخیه و متشرعه راه انداخته بودند جلوگیری کند. ثقة الاسلام را به آن معنای مذمومی که از شنیدن شیخیه یا اخباریه به ذهنها متبادر می‌شود و بیشتر تداعیگر تعصب و جمود قشریگری است، به هیچ وجه نمی‌توان شیخی یا اخباری خواند.

او هرکه بود، مردی متفکر و آزاداندیش بود که افکارش از غدیر خم سرچشمه می‌گرفت و به عاشورا و کربلا می‌پیوست.

«نویسنده مرآة الکتب، علی بن موسی بن محمد شفیق، مشهور به شهید ثقة الاسلام تبریزی از دانشمندان دینی و قهرمانان ملی ایران است که از مشاهیر محبوب و پرآوازه آذربایجان در انقلاب مشروطیت شناخته شده است. به سال ۱۲۷۷ ق در تبریز تولد یافت. پدرش حاج میرزا موسی ثقة الاسلام هم مانند نیاکان گذشته خویش دانشوری بیدار و دیندار بود که در الغای قرارداد ننگین رژی سخت کوشا بود و در نهضت تنباکو نقش چشمگیری داشت.»^۱

شهید ثقة الاسلام درس دین و آزادگی را بیش از همه در مکتب پدری چنین آگاه و آزاد مرد آموخت، سپس همه علوم مقدماتی را تا شرح لمعه و قوانین، نزد ادیب بنام آن روز آذربایجان، میرزا محمدرضا قره‌داغی تبریزی فرا گرفت.^۲ پس از آن تبریز را به قصد عراق ترک گفت تا به حوزه درس و بحث استادان نام‌آوری چون فاضل اردکانی (۱۳۰۲ق)، میرزا زین العابدین مازندرانی (۱۳۰۹ق)، میرزا حبیب‌الله رشتی (۱۳۱۲ق) و شیخ علی بفروئی پیوست و سالیانی را پیش آنان به فراگیری فقه و اصول پرداخت تا به درجه اجتهاد

رسید.

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۱۸.

۲. مرآة الکتب، ج ۲، ص ۳۴۶، تحقیق محمدعلی حائری.

اشتیاق به شهادت وجودش را پر ساخته بود و همین نکته مهم را در جای جای آثارش می توان دید. در کتاب مرآة الکتب هم هرگاه به نام شهدای راه فضیلت می رسد، بیشتر از هر امتیازی، به شهادت آنها نظر دارد؛ حتی در ذیل نام شهید ثانی درباره اصطلاح «شهید ثالث» و «شهید رابع» اشاراتی دارد که حاکی از همان عنایت عاشورایی است.

پس از آن که عمری را در راه ارشاد مردم و مبارزه با استعمارگران، به ویژه در ستیز با اشغالگران روس، سپری ساخت، روز تاسوعای ۱۳۳۰ به دست روسها - که شهر تبریز را اشغال کرده بودند - دستگیر شد و در روز عاشورا همراه هفت تن از یارانش در سربازخانه تبریز به دار کشیده شد. پیش از شهادت، کنسول روسیه با اصرار از ثقة الاسلام خواست که نامه ای را امضا کند و گواهی دهد که مجاهدان تبریز آغازگر جنگ با روسیه بوده اند، اما وی حاضر نشد شهادت دروغ بدهد، باز کنسول از او خواست نامه دیگری - مبنی بر این که دولت ایران قادر به حفظ کشورش نیست و لازم است ارتش تزاری در خاک ایران بماند - مهر و تأیید کند، اما ایشان مرگ با عزت را بر این ننگ بزرگ ترجیح داد و میثم وار به سوی چوبه دار شتافت و آخرین کتاب خود را - با عنوان عزت شیعی و استقلال ایران - با خون خود نگاشت.

از آن شهید بزرگوار علاوه بر یادداشتهای روزانه ای که درباره انقلاب مشروطیت نوشته، آثار ماندگار دیگری نیز به یادگار مانده است که عبارت اند از: ۱. ایضاح الانباء فی مولد خاتم الانبیاء؛ ۲. مقتل سید الشهداء علیه السلام؛ ۳. لالان؛ ۴. واکن ملت؛ ۵. اگر ما آذربایجانها غفلت کنیم...؛ ۶. بث الشکوی؛ ۷. تسهیل زیج؛ ۸. مرآة الکتب؛ ۹. نامه ها و مقاله هایی که نخست در مجله هایی چون المقتطف و الهلال در مصر و روزنامه انجمن تبریز و... در ایران چاپ شده و سپس بخش زیادی از آنها در مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام تجدید چاپ گردیده است.

کتابهای چندی نیز درباره زندگانی و آثار و افکار شهید ثقة الاسلام نوشته شده است که از آن میان کتاب مفصل شهید نیکام ثقة الاسلام تبریزی و یادداشتهای میرزا اسدالله ضمیری ملازم خاص ثقة الاسلام شهید را می توان نام برد. آقای داود الهامی هم

کتاب مستقلی را به نام شهید ثقة الاسلام نوشته و به دست چاپ سپرده است که امید می رود به زودی منتشر شود.^۱

در میان آثار قلمی ثقة الاسلام، کتاب مرآة الکتب امتیازهای ویژه ای را داراست و بزرگترین اثر علمی شهید خوانده می شود. ثقة الاسلام نزدیک به بیست سال از پربارترین سالهای عمرش را در تکمیل این اثر کوشا بوده است. از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۳۰ ق که به شهادت رسید به این کتاب اهتمام داشت؛ یعنی با آن همه مسئولیتهای روحانی، اجتماعی و سیاسی - که شهید نخست به آنها مشغول بود - نوزده سال پایانی عمرش را هم صرف این اثر پربار ساخت. مرآة الکتب نخست به کوشش برادرزاده ثقة الاسلام، آقای عبدالله ثقة الاسلامی در چهار جلد و بین سالهای ۱۳۶۹-۱۳۶۳ ش به تدریج انتشار یافت، ولی از آن جاکه این چاپ تنها از روی دستنوشته های شهید، کلیشه شده بود و هیچ گونه کاری روی آن انجام نیافته بود، چنان که باید و شاید رواج نیافت و این گنجینه گرانبها همچنان ناشناخته ماند تا این که به پیشنهاد کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی، محقق محترم آقای محمدعلی حائری به تحقیق آن همت گمارد و کار سترگی را در احیای آن بنیان نهاد. سوگمندانه در چهار سال گذشته تنها دو جلد از این کتاب - که فقط شامل نیمی از مقصد اول می گردد - به زیور طبع آراسته شده است و محقق محترم تا مقصد دوم، دست کم، یک جلد دیگر فاصله دارد و چون مقصد اول در حکم تصدیر و تمهید است، باید گفت محقق بزرگوار کتاب هنوز در مقدمات کار است و به اصل کتاب - یعنی مقصد دوم - نرسیده است.

نتیجه این که با این همه سعی مشکور، هنوز هم پرده از روی این نگارین نامه شهید برداشته نشده است. از خداوند خواهانیم که به محقق گرامی توفیق دهد تا قسمتهای باقی مانده کتاب را - که احتمالاً به ده جلد برسد - تحقیق کند و آماده انتشار سازد.

مرآة الکتب در دو بخش جداگانه و هریک به ترتیب الفبایی نگاشته شده است. نویسنده بخش نخست را که در تراجم

۱. همان، ج ۱، ص ۹؛ داستان دوستان، ۶۳-۵۸؛ یادداشتهای میرزا اسدالله ضمیری، به کوشش برادران شکوهی؛ نصره الله فتحی، زندگینامه شهید نیکام ثقة الاسلام تبریزی.

شیعه از میان رفته یا فهرست نشده‌اند، چگونه و چرا؟ ۴. به چه دلیل مرآة الکتب در پی شناسایی کتابهایی است که از سده چهارم به بعد تألیف شده‌اند؟ فصل سوم و چهارم: ۵. مرآة الکتب چگونه و به چه ترتیبی تألیف شده است؟ مؤلف در فصل چهارم به مناسبتی از اثر سترگ شیخ صدوق یاد می‌کند و می‌نویسد: «از کتابهایی که نام آنها با لفظ کتاب شروع می‌شود - مثل کتاب من لایحضره الفقیه - در باب کاف بحث خواهیم کرد.» این در حالی است که هنوز هم بعضی از پژوهشگران نام کتاب یاد شده را یا به صورت ناقص من لایحضره الفقیه و یا به صورت غلط فقیه من لایحضره الفقیه می‌نویسند. از این نکته و نکات مشابه به خوبی می‌توان به دقت نظر و تبحر ثقة الاسلام در کتابشناسی پی برد؛ فصل پنجم: ۶. معرفی منابعی که مؤلف در نوشتن کتاب از آنها سود جسته است؛ ۷. شناسایی برخی از کتابهایی که مؤلف فقط برای انتقاد و تصحیح اشتباههای آنها به آنها مراجعه کرده است؛ ۸. نقد و بررسی کتاب قصص العلماء تنکابنی و تصریح به این که اعتماد به این کتاب روا نیست و کتابهایی از این دست تنها به درد نقد و انتقاد می‌خورد، و به راستی شهید ثقة الاسلام در جای جای مرآة الکتب با انصاف و اعتدال و با دلایل و شواهد محکم این کار را انجام می‌دهد. برای نمونه، به جلد ۱، ص ۱۳۲ و ۴۱۶ مراجعه شود؛ ۹. نقدی بر کتاب مطلع الشمس است و تصریح به این که بر نوشته‌های اعتمادالسلطنه چندان اعتمادی نیست؛ خاتمه: ۱۰. در آداب تألیف و نویسندگی است. مؤلف هفت ادب از آداب نویسندگی و پژوهش را عنوان کرده و با آوردن امثال و شواهد لازم، بر رعایت هر کدام و مفید بودن آنها تأکید کرده است؛ ۱۱. از سبک نگارش بعضی کتابها، به ویژه روضات الجنات، انتقاد می‌کند؛ ۱۲. بالاخره از این که نتوانسته همه کتابهای شیعه را نام ببرد، عذرخواهی می‌کند و سخن را به پایان می‌برد.

وی مقصد اول (زندگینامه نویسندگان شیعی) را با فوائد چهارگانه آغاز می‌کند که فائده اول توضیحی است درباره سبک و سیاقی که مؤلف در این بخش در پیش گرفته است و فائده دوم در تعریف اصطلاحاتی چون ثقات و ضعاف و ممدوحین و موثقیین است و فائده سوم در چگونگی تشخیص مذهب

و اندکی نیز در رجال است، مقصد اول، و بخش دوم را که در فهرست آثار مکتوب شیعی است، مقصد دوم نامیده است. مؤلف پیش از شروع به مقصد اول، در آمد مفصلی دارد که از یک مقدمه و پنج فصل و یک خاتمه تشکیل شده است. در مقدمه دو دلیل برای ضرورت تألیف مرآة الکتب ذکر می‌کند: ۱. با این که دانشوران شیعی کتابهای فراوانی تصنیف و تألیف کرده‌اند، اما کتابی که بتواند به صورت نظام مند و به ترتیب الفبایی این آثار را شناسایی کند، تاکنون نوشته نشده است. تنها در کتابهای رجال و تراجم و فهرست - در ذیل زندگینامه نویسندگان - به صورت پراکنده از آنها نام برده شده است.

پیداست که نویسنده از کتاب کشف الحجب و الاستار به قلم سید اعجاز حسین کنتوری هندی (۱۲۸۶-۱۲۴۰ق) - که اندکی پیشتر از او نوشته شده - و نیز کتاب کشف الاستار از سیداحمد حسینی خوانساری (۱۳۵۹-۱۲۹۱ق) - که همزمان با او نوشته شده - اطلاعی نداشته است.

۲. دلیل دیگری که مؤلف را به این اقدام واداشته، کتاب کشف الظنون است که نویسنده آن، حاجی خلیفه، آثار شیعه را نام نبرده و اگر هم از هزار کتاب یکی را نام برده، چنان که می‌بایست، آن را معرفی نکرده است.

مؤلف پس از مقدمه، مباحث مفیدی را در پنج فصل به پژوهش نشسته، اما هیچ عنوانی را به جز «الفصل الاول» تا «الفصل الخامس» در سرفصلها نیاورده است. جا داشت که محقق محترم کتاب در میان دو قلاب برای هر فصل عنوانی می‌نهاد تا گویای مطالب مطرحه در فصول پنجگانه باشد. نیز در مورد فواید چهارگانه - که پس از خاتمه مقدمه و پیش از مقصد اول آمده است - می‌توانست این کار را انجام بدهد.

حال برای مزید فایده و شناخت هرچه بیشتر مرآة الکتب، به برخی از مطالب و مباحثی که در این میان پنهان مانده است، اشاره می‌شود:

فصل اول: ۱. نخستین تألیف مسلمانان چیست و کی و چرا و به قلم چه کسی نگاشته شد؟ ۲. کتابهای جامعه و جفر و مصحف فاطمه چگونه کتابهایی است؟ فصل دوم: ۳. بسیاری از کتابهای

نویسندگان است. از آن جا که مؤلف کتابش را ویژه شناسایی کتابهایی ساخته است که نویسندگان آنها شیعه امامیه باشند، تدوین و تفصیل این بخش ضرورتی اجتناب‌ناپذیر داشته و دو فائده پیشین نیز در حقیقت مقدمه‌ای برای تبیین همین مسئله بوده است. فائده چهارم در چگونگی تنظیم و ترتیب کتاب است و در این که نامها و نام پدران به ترتیب الفبایی نوشته شده‌اند.

در این جا ثقة الاسلام می‌نویسد که در خاتمه مقصد اول، بخشی را نیز به کنیه‌ها و القاب و کسانی که نامشان معلوم نیست یا بیشتر به کنیه و لقب شناخته شده‌اند اختصاص داده است، و این دلیل روشنی است بر این که ثقة الاسلام مقصد اول را تا آخر حرف «ی» نوشته است. با این همه، معلوم نیست چرا این قسمت از کتاب، در چاپ نخست، تنها تا حرف «ع» منتشر شده است. ناشر کتاب هم هیچ‌گونه توضیحی در این مورد نداده است، اما چاپ قدیمی و چهارجلدی کتاب چنان می‌نماید که یک جلد از آن - پس از جلد اول و پیش از جلد دوم - هنگام انتشار به بوتۀ فراموشی سپرده شده است.

حال از محقق محترم کتاب - که به احیای این اثر سترگ اهتمام کرده‌اند - انتظار می‌رود که این حلقه گم شده را پیدا، و کتاب را به صورت کامل تصحیح و تحقیق کنند.

اکنون که دو جلد از مرآة الکتب انتشار یافته است، جا دارد گلگشتی در این دو جلد داشته باشیم تا کمی از تلاشهای طاقت‌فرسای شهید بزرگوار، ثقة الاسلام تبریزی را در مرآة الکتب به تماشا بنشینیم:

جلد اول

۱. ثقة الاسلام از برخی دانشمندان معاصرش اطلاعاتی به دست می‌دهد که در جای دیگر معلوم نیست به دست آید؛ مانند آن جا که از ابوطالب زنجانی (ص ۲۰۷-۲۰۳) و پدرش میرزا ابوالقاسم زنجانی تهرانی (۲۲۵-۲۲۴) سخن می‌گوید و یا آن جا که از میرزا حبیب‌الله موسوی خوئی نویسنده منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (۴۸۳-۴۸۱) می‌نویسد و از دیدارش با او می‌گوید.

۲. از ص ۲۰۶ فهمیده می‌شود که ثقة الاسلام در عین حال که خود از علمای مشروطه خواه بود، از اختلاف علمای دینی

در این باره رنج می‌برد. وی اشاراتی هم به تاریخ مشروطیت دارد که می‌تواند پژوهشگران در تاریخ مشروطیت را به کار آید. ۳. در جای دیگر مرآة الکتب از علمای اصولی - حتی آنان که در ستیز با شیخیه و اخباریه شهره آفاق بودند - به نیکی نام برده شده است و گاه چنان به بزرگی یاد شده‌اند که موجب می‌شود انسان ثقة الاسلام را شیخی بپندارد. برای نمونه، به ص ۲۱۸-۲۱۷ مراجعه شود.

۴. در ص ۳۵۳ نقدی بر شهید قاضی نورالله شوشتری و مجلسی اول و دوم دارد که خواندنی است و حاکی از این است که آنان در تعیین و تشخیص مذهب نویسندگان تسامح می‌ورزیدند.

۵. در ص ۳۵۴ صاحب بن عباد را معتزلی می‌خواند!

۶. در ص ۲۶۶-۲۶۰ درباره شیخ احمد احسائی قلم‌فرسایی می‌کند تا آن جا که از دایرة تحقیق فراتر رفته، به مداحی می‌پردازد و از خلاصه نویسی گذشته، دچار اطناب و تطویل می‌شود. این همه، شیخی بودن شهید ثقة الاسلام را تقویت می‌کند.

جلد دوم

۱. در ص ۸۷ پس از نقل سخنی از کتاب ریاض العلماء انتقادی بر آن دارد که ظریفانه و محترمانه بیان شده است.

۲. شهید ثقة الاسلام درباره مذهب نویسندگان تعصبی به خرج نمی‌دهد و اصرار نمی‌ورزد که شخصیت‌های مورد اختلاف را شیعه معرفی کند، چنان که در جلد اول، صاحب بن عباد را معتزلی می‌داند. نیز در این جلد، ص ۱۱۲ سید رکن‌الدین ابو محمد الحسن بن محمد جرجانی را برخلاف صاحب روضات الجنات از علمای عاقله می‌داند. همچنین در ص ۱۴۰ حسین بن ابی الحسن بن خلف کاشغری را برخلاف نویسنده ریاض العلماء از امامیه نمی‌داند.

۳. برعکس سه مورد گذشته، در ص ۱۴۷-۱۴۳ سعی در اثبات شیعه بودن حسین بن احمد بن خالویه دارد و در ص ۲۱۵ تصریح می‌کند که ملاحسین کاشفی سبزواری شیعه است.

۴. در ص ۱۲۹-۱۲۸ در نقد برخی از سخنان مبالغه آمیزی که

سخن را مرحوم محمدعلی صفوت تبریزی از روزنامه انجمن تبریز در کتابش، داستان دوستان، ص ۶۱ نقل کرده است: «هنگامی که نظامیان دولت اجنبی [سربازان روسیه تزاری] به تبریز آمدند، بیشتر متنفذین وقت و ثروتمندان نه تنها جرئت نفس کشیدن را نداشتند، بلکه متظاهر به حُسن قبول و متمایل به نزدیکی آنها بودند تا بدان وسیله منافع خود را تأمین کنند، اما ثقة الاسلام به امضای صریح خود به مناسبت نزدیکی عید نوروز مقاله‌ای در روزنامه محلی نوشت و از این لحاظ که بیگانگان به خاک ایران تجاوز کرده بودند، مردم را به ترک عید و به رعایت سوگواری دعوت کرد و با این شعر تأثرات خود را آشکار ساخت:

عید آمد و افزود غم را غم دیگر

ماتم زده را عید بود ماتم دیگر.»

باری اینک ما استقلال و تمامیت ارضی میهن عزیز و اسلامی خویش را مدیون مردانی چنین غیور و شجاع هستیم و یادشان را گرامی و آثارشان را پاس می‌داریم و همصدا با لسان الغیب می‌گوییم:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

به جمال تو چنان صورت چین حیران شد

که حدیث همه جا در در و دیوار بماند.

در حق علامه حلی و علامه مجلسی نوشته شده و گفته می‌شود که آثار مکتوبشان محاسبه شده و برای هر روز از عمرشان هزار بیت آمده است، می‌نویسد: «وکل ذلک من باب حسن الظن و صداقة المحبّة، والّا یتفوه به ذو فطنة.»

۵. در ص ۲۴۷ از جدّ بزرگ آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی (ره)، یعنی سید حسین سلطان العلماء یاد می‌کند و می‌نویسد: «بعضی از نوادگان ایشان امروزه در شهر ما، تبریز، زندگی می‌کنند که معروف به امیرسیدعلی طیب و ملقب به سیدالاطباء است و از فرزندان تنها میرزا محمد [یعنی سیدشمس‌الدین محمود حسینی مرعشی (م ۱۳۳۸ ق)] در حال حیات است که اینک در نجف اشرف مشغول به تحصیل است و اشتیاق فراوانی به حفظ و انتشار کتاب دارد.»

از این سخنان فهمیده می‌شود که پدر مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی نیز در حفظ میراث مکتوب و گردآوری گنجینه‌های علمی اهتمام چشمگیری داشته است و ایشان در حقیقت به پیروی از پدر بزرگوار و تبار تابناکش عمری را در حفظ و نگهداری آثار علمی و مکتوب کوشید تا بالاخره زحمات صدها سال سعی و کوشش اجدادش را - با تأسیس کتابخانه عظیمی که اینک در جهان کتاب و کتابداری می‌درخشد - به بار نشانند.

۶. در ص ۲۹۸ پس از نقل فتاوی عجیب و غریب یکی از علمای متحجر و غالی، می‌نویسد: «اقول فتاوی‌ه المزبوره ممالاشک فی بطلانها و انعقد الاجماع علی خلافها.» پیشتر در ص ۲۷۵ هم برخی مباحث فقهی را به میان آورده بود که پیداست شهید ثقة الاسلام در علم فقه هم دستی توانا داشت و دست کم دارای مطالعات عمیق فقهی بوده است.

کوتاه سخن این که مرآة الکتب مثل بسیاری از کتابهای تراجم و فهرست نیست که به شرح حال نویسی و گزارشهای ابتدایی کتابشناختی بسنده کند، بلکه در ذیل نام نویسندگان و کتابها، به پرسش و پاسخ می‌پردازد، و سعی می‌کند نقاط کور را روشن سازد. از این رو، می‌توان مرآة الکتب را آینه‌ای دانست که مباحث تازه و افکار ابتکاری در آن تبلور یافته است.

حُسن ختام این نوشته، سخنی از آن شهید نیکنام است؛ این